

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مطالعات فقهی سیاست



دوفصلنامه علمی - پژوهشی  
سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۴



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)  
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی  
سردبیر: سید جواد حسینی گرگانی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ♦ میرتقی حسینی گرگانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ سید جواد حسینی گرگانی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ♦ قاسم شبان نیا (دانشیار مؤسسه امام خمینی (عج)، دکتری علوم سیاسی)
- ♦ محمد جواد فاضل لنکرانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ ابوالقاسم مقیمی حاجی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ محمد جواد نوروزی (استاد مؤسسه امام خمینی (عج))
- ♦ محمد سعید واعظی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

دبیر اجرایی: حسین حمزه

صفحه آرا: محسن شریفی

مترجمان: سید محمد سجادی (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

ویراستار: سید روح الله قافله‌باشی

دوفصلنامه مطالعات فقهی سیاست بر اساس نامه شماره ۳۷۷۴ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۳/۳/۲۹ از شماره سوم به رتبه علمی - پژوهشی ارتقاء یافته است.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقهی سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

چاپ: گله‌ها - قم / قیمت: ۱۲۰ هزار تومان





## A Fiqh-Based Analysis of the Obligation of Fulfillment in International Treaties

*Mohammad Motaghian Tabrizi<sup>1</sup>*

### **Abstract**

In the contemporary era, Muslim states—like other states—seek to expand their international relations and to enter into international treaties in accordance with the necessities arising from the administration of their governmental and national affairs. Accordingly, a fiqh-based examination of the obligation to fulfill international treaties becomes necessary. Although the issue of the obligation of fulfillment (wujub al-wafi') has been examined in both interpersonal relations and international relations from fiqh and legal perspectives, most fiqh-oriented studies concerning international treaties have departed from the *ijtihādī* method and, by presupposing certain evidences, have merely constructed the principle of the binding nature of contracts (*aṣl al-luzum*).

Employing an *ijtihadi* methodology and relying on fiqh evidences, the present article—after providing a legal conceptual analysis of international treaties and establishing their binding character from the perspective of international law—demonstrates their obligatory nature from the standpoint of the *Shar'*. Although five evidences are examined for this purpose, namely the Qur'anic verse “awfu bil-‘uqud”, the verse “awfu bil-‘ahd”, the opening verses of Surat al-Tawbah, the general proofs of fulfilling covenants (‘umumat al-wafa' bil-‘ahd), and the covenant of Malik al-Ashtar (‘ahd Malik al-Ashtar), the study ultimately concludes that only the general proofs of fulfilling covenants and the covenant of Malik al-Ashtar can be accepted as valid foundations for the fiqh obligation of fulfilling international treaties.

**Keywords:** International Treaty; Contract (‘aqd); Covenant (‘ahd); Principle of Bindingness; Obligation of Fulfillment .

---

<sup>1</sup> Instructor of Advanced Levels at the Qom Seminary. Email: mt580645@gmail.com

## بررسی فقهی «وجوب وفا» در معاهدات بین‌المللی

محمد متقیان تبریزی<sup>۱</sup>

### چکیده

در دوران معاصر، دولت‌های مسلمان نیز مانند سایر دولت‌ها تلاش دارند به مقتضای نیازهایی که در اداره امور دولت و کشور خود دارند، دامنه ارتباطات بین‌المللی خود را افزایش داده و در معاهدات بین‌المللی وارد شوند. از این رو، بررسی و تأمل فقهی پیرامون «وجوب وفای به معاهدات بین‌المللی» ضرورت می‌یابد. اگر چه موضوع «وجوب وفا» به معاهده هم در روابط میان افراد و هم در روابط بین الملل از دو جنبه فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار گرفته، لکن غالب تحقیقاتی که از جنبه فقهی و در خصوص معاهدات بین‌المللی واقع شده است، به دور از روش اجتهادی بوده و با مفروض انگاشتن برخی ادله، قاعده «لزوم قراردادها» را بی‌ریزی کرده‌اند. مقاله حاضر با روش اجتهادی و مبتنی بر ادله فقهی - پس از بیان موضوع‌شناسی حقوقی معاهدات بین‌المللی و اثبات لزومی بودن آن‌ها از منظر حقوق بین‌الملل -، لزومی بودن آنها از منظر شرع مقدس را نیز اثبات می‌نماید. اگر چه برای اثبات این مهم، پنج دلیل - آیه «أوفوا بالعقود»، آیه «أوفوا بالعهد»، آیات ابتدایی سوره مبارکه توبه، عمومات وفای به عهد و عهد مالک اشتر -، مورد بحث قرار گرفته، لکن در نهایت فقط عمومات وفای به عهد و عهد مالک اشتر به عنوان مستند وجوب فقهی وفای به معاهدات بین‌المللی، مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: معاهده بین‌المللی، عقد، عهد، اصل لزوم، وجوب وفا.



## مقدمه

روابط بین‌الملل شاهد حوادث و وقایع مختلف و متنوعی میان دولت‌ها و ملت‌ها است. برخی از این وقایع، تاریخی طولانی به خود دیده است، مانند معاهداتی که از دیرباز میان حکومت‌ها با یکدیگر یا با قبایل منعقد می‌گردید. این معاهدات بسته به شرایط و زمینه‌هایی که وجود داشت موضوعات مختلفی به خود می‌دید، اما عمدتاً در موضوع (جنگ و صلح) به کار بسته می‌شد. اما امروزه، دامنه معاهدات گسترش یافته و به موضوعات مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی کشیده شده است. از این رو، توجه به معاهدات بین‌المللی و بررسی فقهی وجوب وفای به آن‌ها ضرورت می‌یابد. از این مسئله به عنوان «اصل لزوم» در معاهدات بین‌المللی نیز تعبیر می‌گردد. توضیح مطلب اینکه، اصل لزوم در دو موقف قابل طرح است: موقف نخست، با نظر به عقود میان افراد، در متون فقهی و در دانش حقوقی به‌ویژه حقوق مدنی و موقف دوم، با نظر به معاهدات میان دولت‌ها و در محیط حقوق بین‌المللی. این اصل در مباحث فقهی مرتبط با عقود با استناد به ادله ای به اثبات رسیده است، از جمله شیخ انصاری در کتاب مکاسب محرمة ذیل عنوان (الأصل فی البیع اللزوم) بحث مطوّلی را گشوده و ادله مورد نظر را ارزیابی کرده است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۵). آنچه که در تحقیق پیش روی انجام می‌گیرد، در حقیقت بررسی اتّساع اصالة اللزوم و شمول آن نسبت به معاهدات بین‌المللی است؛ زیرا اصالة اللزوم همان وجوب وفای به تعهدات است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۴۴، ص ۱۰۷) و سخن از شمول این اصل نسبت به معاهدات بین‌المللی است.

پیرامون وجوب وفای به معاهدات بین‌المللی تحقیقاتی نگاشته شده که بخشی از آن‌ها با رویکرد حقوقی و برخی دیگر با رویکرد فقهی می‌باشد. مقالاتی که با رویکرد فقهی نگاشته شده است، به این صورت است: ۱. مقاله «استحکام قاعده وفای به عهد در معاهدات بین‌المللی از منظر قرآن کریم»، ۲. مقاله «اصل وفای به تعهدات و قراردادهای؛ مقایسه حقوق بین‌المللی اسلام و حقوق بین‌الملل معاصر»؛ ۳. مقاله «مبانی فقهی و حقوقی پایبندی به مذاکرات و قراردادهای سیاسی بین‌المللی».

هرکدام از این مقالات، علی‌رغم محسناتی که دارند، مقصود از بررسی‌های فقهی در خصوص وجوب وفای به معاهدات بین‌المللی را برآورده نمی‌سازند؛ زیرا در مقاله نخست فقط از منظر یک منبع و آن نیز قرآن کریم به قاعده وفای به عهد پرداخته شده است، در حالی که،



امر فقهی و اجتهادی با یک منبع به سرانجام نمی‌رسد و باید سایر منابع شرعی مثل سنت نیز مورد بررسی قرار بگیرد. مقاله دوم نیز از جهت پردازش به ادله مختلف قابل تحسین است، لیکن به صرف گزارش از اقوال برخی فقها و مفسرین اکتفا شده و ارزیابی فقهی انجام نگرفته است. مقاله سوم نیز در دامنه احصاء ادله محدود بوده و همچنین در جنبه روش بررسی به صرف اشاره به برخی مبانی فقهی اکتفا نموده و از هرگونه ارزیابی فقهی به دور مانده است.

پیرامون همین مسئله، مرحوم آیت الله عمیدزنجانی نیز در جلد چهارم از کتاب قواعد فقه که به قواعد ناظر بر بخش حقوق بین‌الملل پرداخته، قاعده «لزوم قرارداد» را مطرح نموده است. ایشان، برای این قاعده ادله‌ای از کتاب و سنت را نقل کرده و از آن قاعده به عنوان «مادر قراردادها» تعبیر می‌نماید. با وجود تفصیلی که در این بخش داده می‌شود، اما بررسی اجتهادی در ادله صورت نمی‌گیرد. از این رو، نمی‌توان ادعا نمود که قاعده «لزوم قرارداد» با استناد به ادله به اثبات رسیده است (عمیدزنجانی، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۱۳).

معمولاً علاوه بر پژوهش‌هایی که در حوزه قواعد فقهی حقوقی به سامان می‌رسد، در تحقیقاتی که مرتبط با موضوع «دیپلماسی در اسلام» نگاشته می‌شود، به عنوان «اصول دیپلماسی اسلامی» به اصل «وفای به عهد و تعهدات» اشاره می‌گردد. لیکن، این پردازش را نمی‌توان به عنوان عمل اجتهادی و فقهی برشمرد؛ زیرا نه بررسی سندی و نه بررسی دلالتی از ادله صورت نمی‌گیرد و در بیشتر مواضع نیز نتایج و تحلیل‌هایی فاقد ضابطه و غیرفنی ارائه می‌گردد (اخوان کاظمی، ۱۳۹۲، ص ۹۹).

با این بیان معلوم می‌گردد که تحقیق پیش روی، از این منظر که در صدد است تا «وجوب وفا» را در خصوص معاهدات بین‌المللی با روش اجتهادی پیگیری نماید، نوآوری دارد. علاوه بر اینکه، نگارنده به مهم‌ترین دلیلی که معمولاً در همه این پژوهشها مطرح می‌شود و آن دلیل، همان آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است، نقد داشته و آن را به عنوان دلیل مستند «وجوب وفا» یا «لزوم معاهدات» نمی‌پذیرد.

به سامان رسیدن این مقاله، با پاسخ به دو پرسش ذیل انجام می‌یابد:

۱. آیا ماهیت معاهدات بین‌المللی، لزومی است یا جوازی؟
  ۲. در صورت لزومی بودن معاهدات بین‌المللی، آیا شارع مقدس آن‌ها را واجب الوفاء می‌داند؟
- پرسش نخست بدین جهت طرح می‌گردد که بررسی فقهی ناظر به معاهدات موجود در نظام حقوق بین‌الملل است و از این رو ضرورت دارد ابتدائاً ماهیت حقوقی «معاهدات بین‌المللی»



روشن گشته و ارتکاز حقوقی در خصوص لزومی یا جائز بودن معاهدات به دست آید، سپس، در ادامه از منظر فقهی و شرعی به این معاهدات نگریده و وظیفه شرعی دولت اسلامی تبیین گردد. نیازی به تذکر نیست که عدم ورود در مخصصات و مقیداتی که اطلاق و جوب وفا را قید می‌زند، به دلیل خروج موضوعی از مقاله پیش روی است و این مسئله برای نگارنده واضح است که نمی‌توان «فقه معاهدات بین‌المللی» را با همین مقاله تمام دانست، بلکه ضرورت دارد که از ادله‌ای که حدود و ثغور و جوب وفا را تعیین می‌نمایند نیز بحث گردد، لیکن این مهم به جهت تفصیلی که دارد، باید در مقاله و تحقیق دیگری به سرانجام برسد.

### ۱. موضوع‌شناسی «معاهده» در حقوق بین‌الملل

پوشیده نیست که مقدمه بررسی فقهی در موضوعاتی مانند معاهدات بین‌الملل، موضوع‌شناسی آن است. پرواضح است که این موضوع‌شناسی نمی‌تواند بیرون از ادبیات تخصصی باشد؛ زیرا امروزه هیچ ارتکاز عرفی ساده‌ای پیرامون چنین موضوعاتی وجود ندارد و اگر نیز چنان ارتکازی وجود داشته باشد، آن ارتکازات معتبر نیست، به‌ویژه آنکه حوزه روابط بین‌الملل از اصطلاحات و تعاریف تخصصی آکنده گشته و همه آثار و لوازم حقوقی، صرفاً بر همین ارتکازات تخصصی مترتب می‌شود. بدین خاطر، ابتدائاً تعریفی از «معاهده بین‌المللی» در دانش حقوق بین‌الملل ارائه می‌گردد و سپس، به توصیف ماهوی این نوع معاهدات نشسته و در نهایت، لزومی بودن آن‌ها در ارتکاز حقوق بین‌الملل تبیین می‌گردد.

#### ۱-۱. تعریف معاهده بین‌المللی

پیش از ورود در تعریف «معاهده بین‌المللی» ضرورت دارد که جایگاه و موقعیت معاهده در نظام حقوق بین‌الملل تبیین گردد. حقوقدانان در مباحثی مفصل، منابع حقوق بین‌الملل را به دو صورت «شکلی و مادی» توصیف می‌کنند. منظور از منابع مادی، مشخص کردن تعهدات قانونی، یعنی محتوای منابع است، در مقابل، منابع شکلی قرار دارد که بیانگر طرق و شیوه‌های ایجاد قواعد حقوقی است (مقتدر، ۱۳۹۰، ص ۲۲). در این میان باید توجه داشت که در واقع، منبع حقوق بین‌الملل همان شکل ایجاد قواعد و مقررات است و عوامل تاریخی، مکتبی و اجتماعی که الهام‌بخش خالقان قواعد حقوقی است و از آن‌ها به «منابع مادی» یاد می‌شود، در قلمرو روابط بین‌الدول قابل اعتنا نیستند (فلسفی، ۱۳۷۹، ص ۷).

در خصوص منابع شکلی حقوق بین‌الملل دو سند بین‌المللی معاصر وجود دارد که آن‌ها را



معین می‌سازند: ۱. سند نخست، عبارت است از «موافقت‌نامه لاهه» مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ دایر بر ایجاد دیوان بین‌المللی اخذ غنایم. ۲. سند دوم، «اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری» مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ است. در ماده ۷ موافقت‌نامه سال ۱۹۰۷ لاهه به ترتیب اهمیت سه منبع اصلی حقوق بین‌الملل ذکر شده‌اند: ۱. معاهده، ۲. قواعد و اصول کلی حقوق بین‌الملل، ۳. اصل عدل و انصاف. ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری نیز منابع حقوق بین‌الملل را به این صورت ذکر می‌نماید: ۱. معاهدات (کتوانسیون‌ها) بین‌المللی، اعم از عام (General) یا خاص (Special)، ۲. عرف بین‌المللی، ۳. تصمیمات قضایی و نظرات برجسته‌ترین حقوقدانان بین‌المللی. (موسی زاده، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳).

حقوقدانان بین‌الملل به این مطلب قائل هستند که در توصیف معاهدات، از اصطلاحات مختلفی استفاده می‌شود؛ موافقت‌نامه (Agreement)، مبادله یادداشت (Memorandum of Understanding)، عهدنامه (Treaty)، پروتکل (Protocol) و اعلامیه (Statement or Proclamation) (مقتدر، ۱۴۰۲، ص ۲۷۳). بدین جهت، بررسی لغوی واژه «معاهده» موضوعیت نمی‌یابد و آنچه که مقدمه بررسی فقهی است، تحلیل حقیقت «معاهده بین‌الملل» در عرف حقوق بین‌الملل است. این موضوع را در متون حقوق بین‌الملل اینگونه تعریف کرده‌اند: در یک تعریف کلی، معاهده بین‌المللی به هرگونه توافق منعقد شده دو یا چندجانبه (کتبی یا شفاهی) میان تابعان حقوق بین‌الملل اطلاق می‌شود، به شرطی که چنین توافقی طبق حقوق بین‌الملل تنظیم شده و آن مقررات بر آن توافق حاکم باشد و در نتیجه آثار حقوقی مشخصی را به بار آورد (ضیائی بیگدلی، ۱۴۰۲، ص ۹).

شارل روسو حقوقدان فرانسوی نیز تعریف معاهده بین‌المللی را این گونه بیان می‌کند: «معاهده بین‌المللی به هر اسمی خوانده شود عبارت از قراردادی است بین تابعین حقوق بین‌الملل که به منظور تولید بعضی آثار حقوقی منعقد می‌شود» (موسی زاده، ۱۳۷۷، ص ۳۶).

به بیان برخی حقوقدانان، اجتماع شرایط و خصوصیات ذیل در مورد شناسایی یک معاهده بین‌المللی ضروری است: ۱. معاهده بین‌المللی حاصل توافق (بین‌المللی) اراده‌ها است، ۲. معاهده بین‌المللی سندی است که ایجاد تکلیف می‌کند، ۳. معاهده بین‌المللی صرفاً ناشی از اراده تابعین اصلی حقوق بین‌المللی، یعنی دولت‌ها است، ۴. معاهده بین‌المللی تابع مقررات حقوق بین‌المللی است، ۵. معاهده بین‌المللی به صورت کتبی تنظیم می‌شود، ۶. معاهده بین‌المللی می‌تواند عناوین مختلفی داشته باشد (موسی زاده، ۱۳۷۷، ص ۳۸).

برای معاهده، دو مفهوم «موسّع» و «مضیق» طرح شده و در مفهوم موسّع، آن را به پیمانی



که برای حصول آثار حقوقی معین میان اعضای جامعه بین‌المللی بسته شده است، تفسیر نموده و در مفهوم مضیق - که مفهوم «فنی» معاهده است - آن را به آیینی که برای انعقاد معاهده به کار می‌رود، تعریف می‌نمایند (فلسفی، ۱۳۷۹، ص ۹۱). روشن است که در تعریف دوم، جنبه شکلی و صوری و قالبی معاهده فارغ از مضمون و موضوع آن مورد توجه قرار گرفته است. در این بیان مختصر، معلوم می‌گردد که معاهده بین‌المللی با هر واژه‌ای که به آن اطلاق گردد، در حقیقت «توافق»، «قرارداد» و «پیمانی» است میان دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل که ذیل قوانین و قواعد حقوق بین‌الملل منعقد شده و دارای آثار و تکالیف حقوقی است.

### ۱-۲. توصیف ماهوی معاهده بین‌المللی

توصیف ماهوی معاهده بین‌المللی با نظر به تشریفات انعقاد آن به دست می‌آید. این تشریفات، در برگزیده مذاکرات مقامات صلاحیتدار، داشتن اهلیت، نگارش متن، نامگذاری معاهده، انتخاب زبان، رضایت به التزام در قبال یک معاهده، مبادله اسناد و بالاخره ثبت و انتشار اسناد است (موسی‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۵۲). مذاکره در معاهده دوجانبه معمولاً میان مقامات رسمی، مثل وزرای خارجه و نمایندگان دیپلماتیک و با حضور صاحب‌نظران و کارشناسان فنی صورت می‌گیرد و مذاکره در معاهدات چندجانبه معمولاً در کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی انجام می‌شود (فلسفی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹). این مذاکرات به نگارش متنی منتهی می‌گردد که بر طبق ماده ۹ عهدنامه ۱۹۶۹ وین، پذیرش آن متن با رضایت همه دولت‌هایی که در تنظیم آن شرکت کرده‌اند و با رأی دوسوم کشورهای حاضر در کنفرانس بین‌المللی صورت می‌گیرد. بنابراین انعقاد معاهده از لحاظ ماهیت امر به معنای ابراز اراده قطعی دولت‌ها در قبول «تعهداتی معین» و از لحاظ صورت ظاهر به معنای «مجموعه‌ای از اعمال تشریفاتی یا رسمی» است که برای تهیه، امضاء، تصویب و به اجرا درآوردن معاهده صورت می‌گیرد و با تحقق آن معاهده موجودیت می‌یابد (فلسفی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۸).

### ۱-۳. تبیین لزومی بودن معاهدات بین‌المللی

هرچند، مفهوم «لزوم» و «جواز» آن‌گونه که در متون فقهی طرح و بحث گردیده، در متون حقوقی در حد لازم بحث نگردیده است اما ارتکاز حقوقی حقوقدانان بین‌الملل در خصوص معاهدات بین‌الملل الزام‌آور بودن آن است. آنان در توضیح این ارتکاز ادله مختلفی را ارائه می‌کنند که از جمله آنها استناد به مفاد کنوانسیون ۱۹۶۹ وین است که از آن به «عهدنامه وین»



تعبیر می‌گردد، چنانچه به عبارت دیگر، این عهدنامه به عنوان «ام المعاهدات» قابل تلقی می‌باشد. در مقدمه این عهدنامه، سه اصل، حاکم بر معاهدات دانسته شده است:

۱. اصل رضایت آزادانه

۲. اصل حسن نیت

۳. اصل لزوم به وفای عهد

مقدمه کنوانسیون وین از این قرار است:

«کشورهای طرف عهدنامه حاضر، با توجه به نقش اساسی معاهدات در تاریخ روابط بین‌المللی، با تشخیص اهمیت روزافزون معاهدات به عنوان یکی از منابع حقوق بین‌الملل و به عنوان وسیله‌ای برای توسعه همکاری مسالمت‌آمیز بین ملتها [با] قطع نظر از نظام اجتماعی و سیستم حکومتی آنها، با درک اینکه اصل رضایت آزادانه و اصل حسن نیت و قاعده الزام‌آور بودن تعهدات به صورت جهانی مورد قبول قرار گرفته است، با تأیید اینکه اختلافات مربوط به معاهدات، مانند دیگر اختلافات بین‌المللی، باید به طریق مسالمت‌آمیز و طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل حل و فصل شود، با به خاطر آوردن تصمیم ملت‌های عضو سازمان ملل برای ایجاد شرایطی که تحت آن بتوان عدالت و احترام به تعهدات ناشی از معاهدات را حفظ کرد». قاعده «الزام آوری بودن معاهدات» و اصل «لزوم وفای به عهد» در این کنوانسیون به همان معنای لزومی است که در ادبیات فقهی گذشت، یعنی هیچ دولتی مُحَقَّق نیست که بدون هیچ دلیل حقوقی روشن از انجام تعهدات خود سر باز زده و به صورت یکجانبه از یک معاهده بیرون برود.

موقف دیگری که مورد استناد حقوقدانان قرار می‌گیرد، ماده ۵۶ کنوانسیون وین است. متن

این ماده چنین است:

رد یا خروج از معاهده‌ای که حاوی مقرراتی در خصوص فسخ، رد یا خروج از آن نیست:

۱. معاهده‌ای که در آن مقررات مربوط به فسخ وجود ندارد و رد یا خروج از آن پیش‌بینی نشده است، قابل رد نیست و نمی‌توان از آن خارج شد مگر اینکه: الف) مسلم شود که طرف‌های معاهده قصد داشته‌اند امکان رد یا خروج از آن را بپذیرند یا ب) ماهیت معاهده به گونه‌ای باشد که بتوان حق رد یا خروج از آن را استنباط کرد.

۲. قصد رد معاهده یا خروج از آن طبق بند ۱ باید لا اقل دوازده ماه پیش از رد یا خروج

ابلاغ شود.



این ماده به وضوح، اصل اولیه در معاهدات بین‌المللی را لزومی بودن آن‌ها میدانند؛ زیرا، ردّ یا خروج از معاهده‌ای را که مقررات مربوط به فسخ در آن وجود ندارد، نمی‌پذیرد. بنا بر این معلوم می‌شود که اصل اولیه را الزام‌آور بودن معاهدات دانسته است و نه قابلیت فسخ.

## ۲. بررسی فقهی وجوب وفا

پس از واضح شدن این مطلب که از منظر حقوق بین‌الملل، معاهدات بین‌المللی الزام‌آور هستند، نوبت به بررسی فقهی این مطلب می‌رسد که آیا شرع مقدس، الزام‌آور بودن معاهدات بین‌المللی را امضاء و تأیید می‌کند یا ردّ می‌نماید. پیش از ورود به مقام ارزیابی فقهی و اجتهادی ادله‌ای که به عنوان مستند «وجوب وفا» یا «لزوم معاهدات بین‌المللی» طرح شده است، دو نکته بیان می‌گردد:

نکته اول: در این مقاله، از دو دلیل به صورت تفصیلی و مستقل بحث نمی‌شود؛ دلیل اول، «بنای عقلا» است به این جهت که مستقل نبوده و نیاز به امضای شارع دارد و امضای شارع نیز با ادله لفظی که طرح و بحث خواهد شد حاصل می‌آید، ضرورتی برای اقامه آن نیست. دلیل دوم، «سیره» است و مخصوصاً سیره نبوی که معاهدات مختلف با غیرمسلمانان را دربردارد، اما در این مقاله، سیره به تفصیل بررسی تفصیلی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا که دلیل سیره، از جمله ادله لّبی است و نمی‌تواند حکمی بیش از «جواز انعقاد معاهده» را اثبات نماید، در حالی که پژوهش پیش‌رو در مقام اثبات «وجوب وفا» است. به علاوه منابعی که سیره نبوی را گزارش می‌نمایند از اعتبار سندی لازم برخوردار نیستند.

نکته دوم: ضرورتی به طرح اصل عملی در مقام مشاهده نمی‌گردد؛ زیرا ادله‌ای که مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت، در واقع به عنوان مستندات «اصالة اللزوم» طرح می‌شوند. بنا بر این اگر بتوان با ادله‌ای که مطرح می‌گردد، وجوب وفای به معاهدات بین‌المللی را اثبات نمود - که به معنای فساد فسخ و لزوم پایبندی به تعهدات است - اصالة اللزوم در معاهدات بین‌المللی نیز اثبات شده است. این اصل، همان اصل عملی خواهد بود که در مقام شکّ در لزومی بودن یا جوازی بودن معاهدات بین‌المللی بدان استناد می‌گردد.

## ۲-۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ

یکی از مهمترین ادله‌ای که در فقه معاملات و به تبع آن در حقوق خصوصی مورد استناد قرار می‌گیرد، آیه ۱ سوره مبارکه مائده است که مضمون آن امر به وفای به عقود است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ



آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». درباره این آیه شریفه ذیل بحث از «اصل لزوم» بسیار سخن گفته شده و یکی از مستندات این قاعده می‌باشد. همان‌گونه که پیشتر گذشت، در بیشتر پژوهش‌هایی که به بحث وفای به عهد در معاهدات بین‌المللی پرداخته‌اند، اولین دلیلی که به آن تمسک کرده‌اند همین آیه شریفه است. در حالی که، در خصوص شمول این دلیل نسبت به معاهدات بین‌المللی، نسبت به عدم تطبیق مفهوم «عقد» بر معاهدات بین‌المللی اشکال جدی مطرح می‌گردد.

در تبیین این اشکال، ضروری است بحث مستوفایی پیرامون معنای لغوی و استعمالی واژه «عقد» ارائه گردد. برخی از اهل لغت، عقد را به (شدت و ثوق) معنا می‌کنند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۸۶) و برخی دیگر نیز آن را به عنوان نقیض «حل» ترجمه می‌نمایند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۲۹۶) و برخی دیگر بر آن هستند که واژه «عقد» به معنای جمع کردن بین اطراف و حاشیه‌های یک شیء است که در اجسام سخت مانند ریسمان و ساختمان استعمال می‌شود و در برخی معانی نیز به استعاره گرفته شده است، مانند بیع و عهد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۷۶). از خلال فحص در کتب لغت چنین برمی‌آید که می‌توان این واژه را به عنوان (گره خوردن و پیوند محکم) معنا نمود. این معنا را می‌توان از استعمالات قرآن کریم نیز استفاده کرد: ﴿وَلَا تَعَزَّمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ﴾ و ﴿وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ و ﴿لَئِنْ يَأْخِذْكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾ و ﴿وَإِخْلَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾ و ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾.

روشن است که معنای گره خوردن و پیوند محکم با وجود دو طرف یا اطراف، ملازم است که در کلام راغب اصفهانی نیز آمده بود. البته، دور از ذهن نیست که ارتکاز ذهنی غالب در خصوص گره خوردن وجود «اثبیت» است، لیکن نمی‌توان معنای عقد را به این صورت محدود نمود و می‌توان آن را شامل پیوندهای دارای اطراف متعدد نیز دانست. آنچه که در این میان مهم است و باید نسبت بدان توجه ویژه‌ای مبذول نمود این ویژگی است که عقد در حقیقت گره و پیوندی دوسویه و محکم و مُشَدَّد است، نه آنکه ربطی یکسویه و یکطرفه باشد. متعاقب این توضیحات، روشن می‌گردد که تحلیل حقیقت عقد به «عهد مُشَدَّد» صحیح نیست و با استعمالات قرآنی مطابقت ندارد؛ زیرا، معنای واژه «عقد» در مرحله استعمال لغوی بدون آنکه مشوب به ارتکاز فقهی گردد، فقط حامل معنای «ربط مُشَدَّد» است و هیچ حکایتی از معنای عهد ندارد. به عنوان مثال، نمی‌توان آیه شریفه ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ و همچنین آیه شریفه ﴿وَإِخْلَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾ را متضمن معنای «عهد» دانست. هرچند ممکن است در برخی استعمالات، متضمن معنای عهد باشد که در ادامه بدان اشاره می‌شود.



محقق اصفهانی نیز با اشاره به برخی از آیات قرآن عهد را به (مطلق جعل و قرار) و عقد را نیز به (مطلق ربط و شد) معنا کرده و بر این مطلب تأکید دارد که حیثیت عقدیه غیر از حیثیت عهدیه است و تفسیر عقد به «عهد مشدد» فاسد است (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۴). با این حال، نمی‌توان آیه را این گونه معنا نمود: «به ربط‌های مُشدد در میان خودتان وفادار بمانید»، پس به جهت «صیانت کلام از لغویت» و «ارشاد روایت تفسیر قمی» که عقود را به «عهد» تفسیر نموده است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۰) چنین استنباط می‌گردد که مقصود از ربط‌های مُشدد، ربط مُشدد میان عهدها است. این سخن بدان معناست که کلمه «العقود» در آیه شریفه، در سطح فهم عرفی القا شده است که قیدی بیش از حقیقت لغویه دارد و آن نیز معنای «عهد» است که در این صورت، عقد به (ربط مُشدد عهدی به عهد دیگر) تفسیر می‌شود. در این تفسیر، معنای لغوی عقد - که ربط مُشدد باشد - منسلخ نشده و در همه استعمالات بر همان معنای مشترک ثابت مانده و لیکن معنای «عهد» در ضمن آن داخل شده است و از استعمالات این ماده در خطابات قرآن کریم به دست می‌آید که مهمترین مفهوم مشترک در این استعمالات، حقیقت «قرار» است، مانند: «الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»، «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»، «قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ»، «أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ»، «لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا». در این استعمالات متعدد با افعال و متعلق‌های مختلف اما یک معنا اشتراک دارد و آن نیز معنای «قرار» است. البته، روشن است که مفهوم «قرار» از سنخ قراری است که ایجاد «ذمه» می‌کند و عهده فرد را سنگین می‌سازد.

با این مقدمه که مطابق آن مشخص شد که معنای عقد همانا (ربط مُشدد قراری به قرار دیگر) است، اشکالی که در تطبیق آیه شریفه بر معاهدات بین‌المللی وجود دارد، وضوح بیشتری پیدا می‌کند. آنچه که در معاهدات بین‌المللی میان دولت‌های متعدد واقع می‌شود نه ایجاد ربط مُشدد بلکه مذاکره و گفتگو برای دستیابی به متن و میثاق‌نامه‌ای است که همه اعضا متعهد می‌شوند تا به مفاد آن عمل نمایند. همان گونه که در توصیف ماهوی معاهدات گذشت، آن‌ها در حقیقت پذیرش «تعهدات» هستند و نه ایجاد ربط مُشدد میان طرفین یا اطراف معاهده.

مترتب بر این اشکال می‌توان این نکته را نیز برجسته نمود که همچنین معاهدات بین‌المللی فاقد مقام «انشاء قرار» هستند که رکن عقد محسوب می‌شود و عقد را ایجاد می‌کند چرا که عقد به عنوان ربط مُشدد یک قرار به قرار دیگر، نیاز به ایجاد و انشاء دارد، یعنی نمی‌توان



رضایت باطنی برای ربط دو قرار را برای انعقاد آن کافی دانست. آیت‌الله هاشمی شاهرودی از تراضی طرفینی به عنوان «رکن معنوی» و از ابراز و انشاء عقد به «رکن مادی» عقد تعبیر می‌کند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۴۴، ص ۱۲۶). با توضیحاتی که در تعریف و توصیف ماهوی معاهده بین‌الملل گذشت، معلوم می‌گردد که آن‌ها فاقد ویژگی مهم و رکن عقود هستند. دولت‌ها در معاهدات بین‌المللی، انشاء قراری در قبال قرار دیگر نمی‌کنند، بلکه با امضای متن معاهده، خود را متعهد به انجام آن‌ها می‌دانند. فلذا، دلیل «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شامل معاهده بین‌المللی نمی‌شود.

## ۲-۲. وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا

دومین دلیلی که به عنوان مستند قاعده لزوم در معاهدات بین‌المللی طرح می‌شود، آیه ۳۴ سوره مبارکه اسراء است: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا». آیه وفای به عهد، برخلاف آیه وفای به عقد، کمتر مورد استدلال و استناد فقهی قرار گرفته است. با این وجود، فقهایی که در مقام استدلال فقهی به آن استناد کرده‌اند، از آن «وجوب وفای به عهد» را استنباط کرده‌اند. (حلی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۹۷؛ اردبیلی، بی‌تا، ص ۴۹۵؛ انصاری، ۱۴۱۵، ص ۳۰۸). ظاهراً آیه شریفه مانعی از ظهور در معنای وجوبی ندارد و تنها اشکالی که می‌تواند مانع از تمسک به آن در خصوص معاهدات بین‌المللی گردد، عدم شمول «العهد» در آیه وفای به عهد نسبت به معاهدات بین‌المللی است.

توضیح مطلب اینکه، علی‌رغم اینکه خداوند متعال پیمان‌های میان مسلمین و کفار را در قرآن کریم با واژه «معاهده» توصیف می‌نماید، اما این احتمال در خصوص این آیه مطرح است که اطلاق نداشته و شامل هر عهد و معاهده‌ای نگردد، بلکه فقط شامل «عهدالله» بوده و در سیاق بیانی آیه «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا» (انعام: ۱۵۲) است. آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی در مقاله «العربون» به جهت بحث از وجوب وفای به آن، تمسک به آیه پیش روی را قبول نداشته و از آن چنین استظهار می‌کند: استدلال به این آیه مبنی بر این است که از لام در «العهد» لام جنس اراده گردد و نه لام عهد که به معنای «عهدالله سبحانه» است. به نظر ایشان، سیاق آیه و ذیل آن قرینه بر این است که مقصود از «العهد» همانا لام عهد بوده و مقصود از سؤال نیز سؤال در روز قیامت است. در این صورت، مقصود از عهدالله سبحانه نیز احکام و تکالیف الهی خواهد بود. او معتقد است ظاهر عنوان «عهد» الزاماتی است که قانوناً ثابت است و شامل



التزامات شخصیه نمی‌شود. پس آیه در صدد تنفیذ هر الزامی که شخص بر خود قرار می‌دهد، نیست. در این صورت، امر به وفا نیز در حقیقت ارشاد به حکم عقل بر لزوم طاعت نسبت به آن چیزی است که جهت الزامی آن در مرتبه پیشین اثبات شده باشد و حکم مولوی به لزوم و وجوب وفا نیست (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۷۶). در مقابل، آیت‌الله سیدکاظم حائری بر آن است که عهد به معنای «میثاق»، شامل «معاهدات» نیز می‌شود و دلالت این آیه مضیق به عهد الله سبحانه نیست (حائری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۸۶).

هرچند می‌توان با استشهاد به روش ائمه هدی علیهم‌السلام در استناد به برخی فقرات از آیات برای احکام شرعی، آیه را مطلق و شامل همه عهود و معاهدات دانست، اما با توجه به قرائنی که وجود دارد، چنین به نظر می‌رسد که دیدگاه آیت‌الله هاشمی شاهرودی در مقید بودن آیه صحیح و صائب است. توضیح مطلب اینکه، آیه مورد بحث در سوره اسراء بعد از چند آیه‌ای می‌آید که همه در زمره نواهی هستند، مانند آیات ذیل: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ»، «وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْيَ»، «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» و «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ». توجه به عطف آن نواهی می‌تواند نکاتی را واضح نماید.

همین نواهی در آیه دیگر که با تعبیر «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا» در سوره مبارکه انعام، نیز وارد شده است، می‌آید، مانند آیه ۱۵۱ و ۱۵۲: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ أَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

اگر چنانچه در این امر مردد باشیم که مقصود از «العهد» در آیه ۳۴ سوره مبارکه اسراء، عموم دارد و شامل معاهدات بین دولت‌ها می‌شود یا فقط مختص به عهدالله است، به نظر می‌رسد آیات سوره مبارکه انعام می‌تواند قرینه خوبی برای ایضاح مقصود خداوند متعال باشد. همان گونه که در این آیات پیداست، همان نواهی که در سوره مبارکه اسراء وارد شده و سپس امر به وفای به عهد شده، در این دو آیه شریفه نیز آمده و در انتها امر به وفای به عهدالله سبحانه شده است و همین قرینه می‌تواند مقصود از عهد را در آیه روشن سازد. با این وصف، هیچ وجهی برای انعقاد ظهور اطلاقی در آیه شریفه وجود ندارد. بنا بر این علاوه بر قرینه سیاق



که در بیان آیت‌الله شاهرودی آمد، به قرینه آیات سوره مبارکه انعام نیز می‌توان مقصود و مراد الهی را دریافت و اگر قرینیت قرینه موجود نیز مقبول نیافتد، مایصلح للقرینیه مانع از انعقاد ظهور اطلاقی در آیه می‌شود.

#### ۴-۲. آیات ابتدایی سوره مبارکه توبه

سوره مبارکه توبه با برائت از مشرکان آغاز می‌شود، اما در آیات ابتدایی آن برای وفای به معاهدات با مشرکان جواز داده شده که البته با استثناء است:

﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ \* إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنفُصُواكُمْ سَبِيًّا وَلَمْ يَظَاهَرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ \* فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ \* وَإِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ \* كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾.

عبارت ﴿فَاتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ﴾ در آیه ۴ و عبارت ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ در آیه ۷ می‌توانند در محل بحث مورد توجه قرار بگیرند. دلالت این دو آیه بر اتمام عهد و پایداری بر معاهده با مشرکانی که در معاهده خود با مسلمانان خیانت نورزیده‌اند واضح و روشن است، لیکن محل کلام، استظهار «وجوب وفا» به معاهده است.

علامه حلی، صاحب جواهر الکلام و محقق عراقی در مقام جواز مهاده و معاهده به آیه ۴ استناد می‌کنند (حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۱۱۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۲۹۳؛ عراقی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۸۰). اما آیت‌الله مؤمن قمی بر این عقیده است که نمی‌توان با استناد به این آیات برای جواز صلح و مهاده استدلال کرد؛ زیرا این آیات ناظر به معاهداتی است که گذشته است و در آن اطلاقی وجود ندارد که بر جواز انشاء ابتدایی معاهده صلح نیز دلالت داشته باشد (مؤمن قمی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۵۲۷). نظر آیت‌الله شیخ مرتضی حائری آن است که انتهای این آیات با توجه به عبارت: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ بر این معنا دلالت دارد که حفظ عهد با مشرکان از شؤون تقوی است (حائری، ۱۴۱۸، ص ۲۸۲). با این بیان، نقض معاهده رفتاری خلاف تقوا محسوب می‌شود، اما این



بیان برای اثبات «وجوب وفا» کفایت نمی‌کند، مگر اینکه تقوی به انجام واجب و ترک حرام معنا گردد که در این صورت از «حفظ معاهده» به عنوان «انجام واجب» تعبیر می‌شود. آیت‌الله سیدکاظم حائری نیز این آیات را صریح در این معنا می‌داند که اگر مشرکان پیش از نزول این آیات با مسلمانان معاهده‌ای داشتند و آن را نقض نکرده باشند، اتمام این معاهده واجب است، لیکن بعد از انقضای مدت معاهده نباید معاهده تجدید گردد، بلکه مسلمانان در صورت بقای مشرکان و کافران بر شرک و کفر، باید آماده قتال باشند (حائری، ۱۴۲۵، ص ۲۳۹).

دو اشکال در تمسک به این آیات برای وجوب وفای به معاهدات بین‌المللی قابل طرح است: اشکال اول؛ آنکه امر در این آیات، در مقام دفع توهم حظر است، بنا بر این بر بیش از «جواز» دلالت ندارد. اشکال دوم؛ نیز آنکه این آیات، دلالت حقیقیه نداشته و به گونه قضایای حقیقیه نیستند بلکه به گونه قضیه خارجییه است و ناظر به معاهدات صدر اسلام بوده و مسلمانان را به اتمام معاهدات با مشرکان امر می‌نماید.

#### ۴-۲. عمومات وفای به عهد

در میان احادیث، دو دسته روایت وجود دارد که برخی از آن‌ها در خصوص موضوع «وفای به وعده» وارد شده و برخی دیگر نیز درباره «وفای به عهد». ادله‌ای که با مبحث پیش روی مرتبط می‌باشد، نصوصی هستند که مضمون «وفای به عهد» دارند؛ زیرا با توضیحاتی که درباره ماهیت معاهدات داده شد معلوم می‌گردد که عنوان «وعد» که معنای اخباری دارد، شامل آن‌ها نمی‌شود. اما احادیثی که در خصوص وفای به عهد وارد شده است، به لحاظ ارزش سندی و دلالتی متفاوت هستند. برخی از آن‌ها به لحاظ سندی غیر معتبر بوده و برخی نیز دلالت تامی بر وجوب وفای به عهد ندارند:

- عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ الْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ... (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۲۲۱).

- عَنْ أَبِي مَالِكٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱ ص ۱۱۴).

در این میان، دلیلی وجود دارد که به لحاظ سندی معتبر بوده و می‌توان آن را دال بر وجوب وفای به عهد و تعهدات دانست:

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ



مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عَنبَسَةَ بْنِ مُصَعَبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً أَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ لِلْبِرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ (كلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۶۲).

این حدیث، موثقه است و همه رجال سند آن از ثقات هستند. از جهت دلالت نیز صدر حدیث به وضوح حکایت از الزامی بودن «وفای به عهد» دارد؛ زیرا تصریح دارد که خداوند متعال در این سه مورد هیچ رخصتی نگذاشته است و هر مکلفی مخاطب تکلیف الزامی «وجوب وفای به عهد» است. تعبیر «الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ» نیز ظهور در مثالیت دارد و حاکی از شمول این تکلیف نسبت به هر انسانی می‌باشد. این تعبیر که در مقابل هر شخصی چه اهل بر و نیکی باشد و چه اهل فجور، وفای به عهد داشته باشید، تأکید مضاعفی است بر وجوب وفای به عهد که حتی در برابر شخص فاجر نیز ترخیصی در آن وجود ندارد و باید به آن ملتزم بود.

## ۲-۵. عهد مالک اشتر

یکی از نامه‌هایی که امیرالمؤمنین عليه السلام به مالک نوشته و در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است، مشهور به «عهد مالک اشتر» است. در این عهد فزاهای بسیار مهم و رفیعی برای استنباطات فقهی در عرصه حکومت و سیاست وجود دارد. یکی از آن فقرات، عبارتی است که امیرالمؤمنین عليه السلام در خصوص وفای به عهد با دشمنان بیان می‌نماید:

- وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ [عَدُوِّكَ] عِدَّةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَتْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَانِهِمْ وَتَشْتَتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَرِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ فَلَا تُغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تُخَيِّسَنَّ بِعَهْدِكَ (صبحی صالح، ۱۴۱۴، ص ۴۴۲). «و اگر میان خود و دشمنت پیمان دوستی بستی و امانش دادی به عهد خویش وفا کن و امانی را که داده ای، نیک، رعایت نمای و در برابر پیمانی که بسته ای و امانی که داده ای خود را سپر ساز، زیرا هیچ یک از واجبات خداوندی که مردم با وجود اختلاف در آرا و عقاید، در آن هم‌داستان و هم‌رأی هستند، بزرگتر از وفای به عهد و پیمان نیست. حتی مشرکان نیز وفای به عهد را در میان خود لازم می‌شمردند، زیرا عواقب ناگوار غدر و پیمان شکنی را دریافته بودند. پس در آنچه بر عهده گرفته‌ای، خیانت مکن و پیمانت را مشکن».



این بیان بلند و رفیع، هیچ مانعی در دلالت بر وجوب وفای به معاهده با دیگران ندارد و از جهت دلالت خاص بر موضوع معاهده با سایر دولت‌ها و همچنین اولویتی که در آن نسبت به دولت‌های غیرمتخاصم وجود دارد، می‌تواند بر همه ادله و عمومات در موضوع معاهده مقدم باشد. علاوه بر اینکه، این بیان دارای تعلیلی است که همه توافقی‌ها و معاهدات - دوجانبه و چندجانبه - را شامل می‌شود: «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْتَلَوْا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ». عنایت حضرت امیرالمؤمنین به این نکته عقلانی که همه انسان‌ها با تمام اختلافی که در عقاید و فرهنگ‌ها دارند، وفای به عهود را مهم می‌دانند و حتی مشرکان نیز به دلیل احتراز از عواقب غدر و پیمان شکنی، به عهود ملتزم بودند، هر نوع عهد و تعهدی را شامل می‌گردد. چه این تعهدات در یک رابطه دو سویه و در ضمن عقد انجام بگیرد و چه اینکه در معاهدات بین‌المللی با امضای یک میثاق‌نامه بین‌المللی باشد. فقط، صدق عنوان «عهد» کافی است که وجوب وفای به آن را به دنبال بیاورد.

باید توجه داشت که اشکال به اینکه این فرازها معرض عنه بوده و اصحاب متقدم از آن‌ها إعراض داشته‌اند، بجا نبوده و مردود است؛ زیرا إعراض از روایت زمانی ثابت می‌شود که اصحاب متعرض آن شده باشند. هنگامی که هیچ نشانه‌ای از تعرض اصحاب نسبت به این ادله وجود نداشته و هیچ بحثی از آن‌ها در این خصوص وجود ندارد، نمی‌توان ادعای إعراض داشت و به عبارت دیگر، به صرف فقدان بحث و نظری از اصحاب نسبت به دلیل و نصی نمی‌توان ادعای إعراض نمود، بلکه باید آن را احراز کرد.

با این وصف، نکته مهمتر از شمول دلالت، اعتبار عهد مالک اشتر و تصحیح سلسله اسناد نسبت به این عبارت می‌باشد که باید در ادامه بدان پرداخت. درباره اعتبار عهد مالک اشتر در دو مقام باید بحث نمود؛ مقام اول: اتصال سند به این عهد، مقام دوم: اعتبار نسخه‌ای که در اختیار است. درباره مقام اول، بحث اتصال سند به عهد مالک اشتر از دو طریق نجاشی و شیخ طوسی انجام می‌گیرد. نجاشی در کتاب فهرستی‌اش، طریق خود را به عهد به واسطه «أصبع بن نباتة مجاشعی» چنین توضیح می‌دهد: «أخبرنا ابن الجندی عن أبي علي بن همام، عن الحميري، عن هارون بن مسلم، عن الحسين بن علوان، عن سعد بن طريف، عن الأصبع بالعهد» (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۸). غالب رجال این سند از ثقات بوده و دارای توثیق خاص هستند، لیکن در خصوص دو عنوان توثیق خاص وجود ندارد که نیاز به بحث مختصری درباره آن‌ها است.



عنوان اول: ابن‌الجندی. نجاشی استاد خود را این گونه توصیف می‌کند: «أحمد بن محمد بن عمران بن موسی أبوالحسن المعروف بابن‌الجندی أستاذنا رحمه‌الله، ألقنا بالشيوخ في زمانه» (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۸۵). از دو جهت می‌توان توثیق ابن‌الجندی را از این عبارت نتیجه گرفت: شیخوخت اجازه و ترحمی که نجاشی درباره او روا داشته است. این دو جهت از ناحیه فردی مانند نجاشی که متخصص در علم رجال و مدح و قدح عناوین است، دارای اهمیت بوده و حکایت از منزلت شخص موثوق به دارد.

عنوان دوم: سعدبن طریف. نجاشی درباره او می‌گوید: «سعدبن طریف الحنظلي مولاهم، الإسكاف، كوفي، يعرف و ينكر. روى عن الأصبع بن نباتة، و روى عن أبي جعفر و أبي عبد الله [عليه السلام] و كان قاضياً» (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۷۸). عبارت «يعرف و ينكر» درباره این عنوان، موقعیت حدیثی آن را تنزل می‌دهد. ابن‌غضائری نیز او را به ضعف توصیف می‌کند (ابن‌غضائری، ۱۳۶۴، ص ۶۴) و در مقابل، شیخ طوسی نیز به گونه‌ای دیگر او را توصیف می‌نماید: «سعد بن طریف الحنظلي الإسكاف، مولى بني تميم الكوفي و يقال: سعد الخفاف، روى عن الأصبع بن نباتة وهو صحيح الحديث» (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۵).

جمع‌بندی محقق خوئی درباره این عنوان تأیید بیان شیخ طوسی است: «ظاهراً رجل مورد اشاره وثاقت دارد، به دلیل قول شیخ طوسی که او را صحیح‌الحديث خوانده و نیز به دلیل آنکه اسم او در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده است و اما کلام نجاشی با بیان شیخ معارضت نمی‌کند که گفت: يعرف و ينكر! چرا که مقصود از این عبارت آن است که راوی گاهی اوقات مسائلی را روایت می‌کند که عقول عادی و متعارف توان پذیرش آن‌ها را ندارند و این معنا نیز با وثاقت منافاتی ندارد. همچنین تضعیف ابن‌غضائری نیز با تصحیح شیخ طوسی معارض نیست؛ زیرا قبلاً نیز گفتیم که صحت نسبت کتاب رجال به ابن‌غضائری ثابت نبوده و معلوم نیست که تضعیف مذکور از ناحیه او صادر شده باشد. بنابراین، شهادت شیخ و اسناد کتاب قمی مورد پذیرش قرار می‌گیرد» (خوئی، بی‌تا، ج ۹، ص ۷۲). علی‌رغم این بیان، او در بحث فقهی، تعارض را برجسته نموده و جانب تضعیف را گرفته است (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۱۴۵).

آیت‌الله شبیری زنجانی محاملی را برای هرکدام از آراء رجالیان بیان نموده و در رفع معارضه تلاش کرده و در نهایت روایات سعد بن طریف را می‌پذیرد: «از ملاحظه مجموع کلمات ائمه رجال چنین می‌توان گفت که ابن‌غضائری مسلک متن‌شناسی داشته، گاه روایات افراد را ملاحظه می‌کرد و آن‌ها را به عقیده خود غلوآمیز می‌دانسته و از این رو راوی را تضعیف



می‌کرده، در اینجا نیز شاید در روایات سعد اسکاف، روایاتی مربوط به مذهب ناووسی دیده، از این رو او را تضعیف کرده است. نجاشی نیز برخی از روایات او را صحیح و برخی را نادرست دانسته و از او به «یعرف و ینکر» یاد کرده، شیخ طوسی نیز در روایات وی که مربوط به احکام و اموری است که بدان‌ها استناد می‌شود، نقطه ضعفی ندیده و او را معتبر، مُعتمد و صحیح‌الحديث دانسته است. بنابراین از مجموع کلمات ائمه رجال برمی‌آید که روایات فقهی سعد اسکاف معتمد است» (زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۶۵). نگارنده نیز دیدگاه آیت‌الله شبیری زنجانی را نزدیک‌تر به قواعد رجال دانسته و وثاقت سعد را می‌پذیرد. با این وصف، سند نجاشی به عهد مالک اشتر معتبر می‌گردد.

همچنین شیخ طوسی نیز به عهد مذکور طریق دارد: «أخبرنا بالعهد، ابن أبي جید، عن محمد بن الحسن، عن الحميري، عن هارون بن مسلم والحسن بن ظریف جميعاً، عن الحسين بن علوان الكلبي، عن سعد بن ريف، عن الأصبع بن نباتة، عن أمير المؤمنين (عليه السلام) (طوسی، ۱۴۲، ص ۸۵).

همان‌گونه که پیداست، برخی رجال سند شیخ طوسی با رجال سند نجاشی مشترک است بنا بر این وثاقت این عناوین تأمین بوده و نیازی به بحث درباره آن‌ها نیست، مانند محمد بن الحسن بن الولید، عبدالله بن جعفر الحمیری، هارون بن مسلم، الحسن بن علوان الكلبي، أصبع بن نباتة. درباره دو عنوان (ابن أبي جید) و (الحسن بن ظریف) نیز باید گفت؛ ابن‌ابی‌جید، استاد شیخ طوسی و نجاشی بوده و این دو نفر در کتاب فهرستی خود از طریق او به بسیاری از کتب اسناد داده‌اند. در این صورت، شیخ‌وخت اجازه می‌تواند وثاقت ابن‌ابی‌جید را اثبات نماید. آیت‌الله سیدکاظم حائری تلاش دارد، با استفاده از نظریه تعویض سند، به این اعتبار که شیخ، به محمد بن الحسن بن الولید و همچنین عبدالله بن جعفر الحمیری سند تامی دارد، از مشکله عدم توثیق خاص ابن‌ابی‌جید خلاصی یابد (حائری، ۱۴۱۵، ص ۵۱). توثیق عنوان (الحسن بن ظریف) نیز در بیان نجاشی وارد شده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۶۱).

با این بیان، سند شیخ طوسی به عهد مالک اشتر نیز معتبر می‌باشد. آیت‌الله میرزا جواد تبریزی نیز در استفتائی که از ایشان در خصوص اعتبار سند عهد مالک اشتر شده است، این‌گونه پاسخ داده است: «سند معتبر، فإن طریق الشيخ (ره) إليه صحیح واللّه العالم» (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۵۳) و همچنین استاد ایشان محقق خوئی ذیل بحث از عنوان (أصبع بن نباتة) از عهد مالک اشتر سخن رانده و طریق شیخ به آن را صحیح می‌داند (خوئی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳۴).



با بحثی که انجام گرفت، اتصال سند شیخ به صورت صحیح به عهد مالک اشتر مسلم است، هرچند میتوان سند نجاشی به آن را نیز معتبر دانست. بحث بعدی آن است که این سند صحیح به کدام نسخه از نسخی که در دسترس ما قرار دارد، نسبت داده می‌شود؟ امروزه عهد مذکور در دو کتاب شریف تحف‌العقول و نهج‌البلاغه با اختلافاتی که در تعابیر و زیاده و نقصانی که دارند، در اختیار ما قرار دارد. پرسش این است که آیا طریق شیخ و نجاشی به عهد موجود در این دو کتاب بوده یا اینکه ممکن است عهد دیگری نیز در خطاب به مالک اشتر صادر شده باشد؟

آیت‌الله مؤمن قمی بعد از اعتباریابی سند عهد مالک بر آن است که متن عهد معهود بوده و سید رضی نیز معاصر شیخ و نجاشی بوده است (مؤمن قمی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۶۶). در تأیید این دیدگاه می‌توان گفت: شیخ طوسی، نجاشی و نیز سید رضی، همه از مدرسه بغداد محسوب می‌شوند و منابعی که در اختیار ایشان وجود دارد، مشترک بوده است. بنا بر این اگر شیخ و نجاشی می‌گویند به عهد مالک اشتر طریق معتبری دارند، به احتمال زیاد همان عهدی است که سید رضی در نهج‌البلاغه وارد کرده است. البته امکان دارد که عهد مالک اشتر در نسخه‌ای منفرد و مجزا بوده یا اینکه در ضمن کتاب مفصلی قرار داشته است، اما در هر صورت، این احتمال قوی است که منبع در اختیار این سه بزرگوار مشترک باشد. از این رو می‌توان گفت: شیخ و نجاشی به همان عهدی که سید رضی آن را در نهج‌البلاغه وارد کرده است، طریق معتبری دارند.

علاوه بر اینکه، به نظر می‌رسد در خصوص عبارتی که محل استناد است، مشکل جدی وجود ندارد؛ زیرا عبارت مذکور با وجود اختلاف مختصری که در برخی کلمات وجود دارد، هم در نهج‌البلاغه آمده و هم در تحف‌العقول. بر این اساس می‌توان اطمینان حاصل نمود که طریق شیخ و نجاشی به همین عهد موجود در دو کتاب بوده و اگر زیاده و نقصانی نیز میان دو نسخه مذکور است، در خصوص عبارت محل بحث، اشتراک نقل وجود دارد و با اطمینان می‌توان گفت که این عبارت از طریق معتبر و صحیح به دست ما رسیده است.

### نتیجه‌گیری

در موضوع‌شناسی حقوقی روشن شد که معاهده بین‌المللی در ارتکاز حقوق بین‌الملل الزام آور است. لزومی بودن معاهدات در این ارتکاز، دلیل بر الزام شرعی در مراعات آن‌ها نیست. از این رو، نیاز به فحص از ادله‌ای وجود دارد که این ارتکاز حقوقی را امضاء و تأیید نماید. از



بررسی‌های فقهی چنین حاصل شد که از میان ادله بررسی شده در این مقاله، دو دلیل چهارم و پنجم می‌توانند وجوب وفای به معاهدات بین‌المللی، اعم از دو جانبه و چند جانبه را شامل گردند. یکی، دلیل چهارم که «عمومات وفای به عهد» بوده و برخی از آن‌ها بر مطلوبیت دلالت داشته و برخی، مانند موثقه عنبسه بن مصعب، تکلیف الزامی به وجوب وفای به عهد را اثبات می‌کند. دلیل دیگر، دلیل پنجم که همان عهد مالک اشتر بوده و بر روابط میان دولت اسلامی با دشمنان آن ناظر می‌باشد و همه معاهدات - دوجانبه و چندجانبه بین‌المللی - را دربرمی‌گیرد.

سایر ادله بررسی شده در این مقاله ناتمام ارزیابی گردید. اما دلیل اول که خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ بود، با این اشکال مواجه گردید که با توجه به معنای «عقد» نمی‌تواند شامل معاهدات گردد که در حقیقت ابراز اراده قطعی در پذیرش تعهدات است، نه انشاء و ایجاد ربط مُشَدَّدِ قراری به قرار دیگر. دلیل دوم که آیه شریفه ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ است، به دلیل وجود قرینه‌ای دیگر در کلام نورانی الهی، مقید به «عهدالله تبارک و تعالی» می‌باشد که مقصود از آن تکالیف الهی است. بر این اساس این دلیل اصلاً هیچ نظارت و دلالتی در خصوص معاهدات میان انسان‌ها ندارد. دلیل سوم نیز آیات ابتدایی سوره مبارکه توبه است که شبهه تطبیق آن‌ها بر اساس الگوی قضیه خارجی و اینکه در مقام دفع توهم حذر وارد شده است، مانع از استظهار حکم وجوب وفا از آن‌ها می‌گردد.

با این بیان «اصل لزوم» نسبت به معاهدات بین‌المللی شمول پیدا می‌کند، لیکن این اصل، اصلی مغایر بلکه متباین با اصل لزوم در عقود خواهد بود؛ زیرا مهم‌ترین دلیلی که از اصل لزوم در عقود پشتیبانی می‌کند، آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ است که به همراه بسیاری دیگر از ادله آن اصل در مقام تأسیس و تبیین اصل لزوم نسبت به معاهدات بین‌المللی قابل استناد و استفاده نیست.



## فهرست منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (۱۴۱۴ق). (صبحی صالح، تحقیق)، قم: نشر هجرت.
۱. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقانیس اللغة. (عبدالسلام محمدهارون، تصحیح)، قم: مکتب الإعلام الاسلامی.
۲. ابن منظور، ابوالفضل (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دارالفکر، ج ۳.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد (بی‌تا). زبدة البیان فی أحكام القرآن. تهران: المکتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة.
۴. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۲ش). دیپلماسی و رفتار بین‌المللی در اسلام. تهران: نشر سمت.
۵. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۸ق). حاشیة کتاب المکاسب. قم: ذوی القربی، ج ۲.
۶. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). القضاء و الشهادات. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق). المکاسب المحرمة. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
۸. تبریزی، جواد (۱۴۱۶ق). صراط النجاة (المحشى للخوئی). قم: مکتب نشر المنتخب.
۹. حائری، سیدکاظم (۱۴۲۵ق). المرجعية و القيادة. قم: دارالتفسیر، ج ۳.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۳ق). فقه العقود. قم: مجمع اندیشه اسلامی، ج ۲.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق). القضاء فی الفقه الإسلامی. قم: مجمع اندیشه اسلامی.
۱۲. حائری، مرتضی (۱۴۱۸ق). الخمس. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل‌البتیة.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.
۱۵. \_\_\_\_\_ (بی‌تا). تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. مشهد: مؤسسه آل‌البتیة.
۱۶. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۶ق). حاشیة المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. خوئی سیدابوالقاسم (بی‌تا). مصباح الفقاهة. (محمدعلی توحیدی، تقریر)، بی‌جا: بی‌نا.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخوئی. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۱۹. \_\_\_\_\_ (بی‌تا). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال. بی‌نا.
۲۰. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). الصحاح. بیروت: دارالعلم للملایین.
۲۱. سیاهپوش، علی اکبر (۱۳۹۴ش). درآمدی بر حقوق بین‌الملل معاصر. تهران: نشر مجد.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. لبنان: دارالعلم.
۲۳. زنجانی، سیدموسی (۱۴۱۹ق). نکاح. قم: مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز.
۲۴. عبدالرحمان محمود (بی‌تا). معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة. بی‌نا.
۲۵. عراقی، آقاضیاءالدین (۱۴۱۴ق). شرح تبصرة المتعلمین. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۸ش). قواعد فقه بخش حقوق بین‌الملل. تهران: نشر سمت.
۲۷. غضائری، احمد بن حسین (۱۳۶۴ش). الرجال. قم: دارالحديث.



۲۸. ضیائی بیگدلی، محمد رضا (۱۴۰۲ش). حقوق معاهدات بین المللی. تهران: گنج دانش، چ ۱۰.
۲۹. صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶ش). الأملی. تهران: نشر کتابچی، چ ۶.
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲ش). الخصال. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۷۳ش). الرجال، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۲. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق). فهرست کتب الشیعة. قم: مکتبه المحقق الطباطبائی.
۳۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المکتبه الرضویة لإحیاء الآثار الجعفریة.
۳۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰ق). النهایة فی مجرد الفقه و الفتوی. بیروت: دارالکتاب العربی، چ ۲.
۳۵. فراهیدی، خلیل (۱۴۰۹ق). العین. قم: نشر هجرت، چ ۲.
۳۶. فلسفی، هدایت الله (۱۳۷۹ش). حقوق بین الملل معاهدات. تهران: فرهنگ نشر نو.
۳۷. فیومی، احمد بن محمد (بی تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر. قم: مؤسسه دارالهجرة، چ ۲.
۳۸. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب، چ ۳.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة، چ ۴.
۴۰. مقتدر، هوشنگ (۱۳۹۰ش). حقوق بین الملل عمومی. تهران: وزارت امور خارجه، چ ۱۹.
۴۱. مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۵ق). الولاية الإلهیة الإسلامیة أو الحكومة الإسلامیة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۲. موسی زاده، ابراهیم (۱۳۷۸ش). حقوق بین الملل عمومی. تهران: انتشارات وزارت خارجه، چ ۲.
۴۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷ش). حقوق معاهدات بین المللی. تهران: نشر دادگستر.
۴۴. نائینی، محمد حسین (۱۴۱۳ق). المکاسب و البیع. (محمدتقی آملی، تقریر)، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۵. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵ش). الرجال. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۶.
۴۶. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی، چ ۷.
۴۷. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۴۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۳ق). قرانات فقهیة معاصرة. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل البيت علیهم السلام.
۴۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۴۴ق). مباحث عامة حول العقد. قم: مرکز فقهی آیت الله العظمی هاشمی شاهرودی، چ ۲.